

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجرى
۰۱ اکتوبر ۲۰۲۰

رسوائى سند سازى هاى وزارت اطلاعات

وزارت اطلاعات جمهورى اسلامى در ادامه تلاش هاى مذبوحانه اش جهت تخطئه چريکهاى فدائى خلق و بالطبع کمونيست هاى ايران ، مبادرت به انتشار دو جلد کتاب در "فصلنامه مطالعات تاريخى" نموده است، فصلنامه اى که "صاحب امتياز" آن "مؤسسه مطالعات و پژوهش هاى سياسى" مى باشد. مؤسسه مطالعات و پژوهش هاى سياسى همان مؤسسه اى است که در بهار ۱۳۸۷ کتاب ۹۸۴ صفحه اى "چريکهاى فدائى خلق از نخستين کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" را به نام محمود نادري منتشر نمود.

تنظيم کنندگان اين دو جلد کتاب که در دو شماره فصلنامه مطالعات تاريخى (سال پانزدهم - شماره ۵۶ - بهار ۱۳۹۶ و شماره ۵۷ تابستان ۱۳۹۶) منتشر شده است در رابطه با محتوى اين دو قسمت نوشته اند که: "يک دسته اسناد درون گروهى است که فدائى ها خود آن ها را توليد کرده اند" و "دسته دوم شامل بازجوئى ها و گزارش هاى ادارى ساواک" مى باشد. همچنين آن ها در رابطه با به اصطلاح اسنادى که در اين مجموعه ارائه شده تاکيد کرده اند که "پيش تر" ، "بخش ها و جزئياتى" از اين اسناد "در تاليف کتاب چريکهاى فدائى خلق مورد استفاده قرار گرفته" است. (صفحه ۱۱ قسمت اول فصلنامه مطالعات تاريخى - ويژه چريکهاى فدائى خلق).

با اندکى تأمل روى همين محتوای اعلام شده نشان مى دهد که "سربازان گمنام امام زمان" به اين دليل به صرافت انتشار اين به اصطلاح اسناد افتاده اند که مى دانند که کتاب "چريکهاى فدائى خلق از نخستين کنش ها تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷" (که بهتر است آن را کتاب دشمن بناميم) عليرغم همه تلاش هاى که براى ارائه چهره وارونه از چريکهاى فدائى خلق در دهه پنجاه به کار برده - آن هم با توسل به تاکتيک در آميختن راست و دروغ با هم - قادر به فريب و گمراه کردن جوانان مبارز نشده است. اين امر البته تا حد زيادى به اين واقعيت برمي گردد که "کتاب دشمن" در همان زمان از سوى افراد و نيروهاى مختلف سياسى پاسخ داده شد و با ادله بسيار اهداف و روش هاى منتشرکنندگان آن و همچنين سند سازى هاى نويسنده و نويسندگان کتاب و استنادشان به بازجوئى هاى زير شکنجه که از هيچ اعتبارى برخوردار نيست وسيعاً مورد افشاء گرى قرار گرفت.

بنابراين، در شرايطى که منتشرکنندگان کتاب مزبور به عدم موفقيت خود در پيشبرد اهداف شان از انتشار آن کتاب پي برده اند، براى جبران مافات ، دست به يک "ابتکار تاريخى" زده اند. اين "سربازان گمنام امام زمان" اکنون با انتشار آن چه خود به آن ها اسناد نام نهاده اند، کوشيد اند به کتاب وزارت اطلاعات در باره چريکهاى فدائى خلق، آن هم حدود هشت سال پس از چاپ آن، اعتبار ببخشند. اين را بايد ابداع جديدى در تاريخ نويسى خواند که مختص شيادانى است که

برای لاپوشانی دروغ های شان به هر شیوه رسوائی تَمَسْک می جویند. در واقع، این بیانگر ماهیت تاریخ سازی این جماعت است که اول کتاب شان را منتشر می کنند و بعد از گذشت چند سال به فکر دست و پا کردن "اسناد" برای آن می افتند. تردیدی نیست که مشاهده نفس این شیوه برخورد در "تاریخ نگاری"، برای هر ناظر بی طرفی نمایانگر ناکام ماندن گردانندگان این پروژه در پیشبرد اهداف عوامفریبانه اولیه شان می باشد.

در صفحه ۱۰۱ قسمت اول نوشته شده است که: "نزدیک به هشت سال است که از انتشار جلد اول کتاب چریکهای فدائی خلق به وسیله مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی می گذرد. اما هنوز برخی از افراد آن سازمان، بر انکار مطالب این کتاب اصرار می ورزند". این اعتراف نیز نشان دهنده آن است که اشاعه دهندگان دروغ های کتاب دشمن به فکر این افتاده اند که با جمع و جور کردن تعدادی به اصطلاح سند برای کار خود بازار گرمی کنند. اما آن ها نمی فهمند یا بهتر است بگوئیم که خودشان را به نفهمی زده اند که حنای شان نه تنها برای نیرو های سیاسی مبارز بلکه برای مردم عادی نیز دیگر رنگی ندارد. در بیش از چهل سال گذشته، مردم ما آن قدر دروغ و ریاکاری از سردمداران جمهوری اسلامی و "سربازان گمنام امام زمان" شان، هم در خیابان ها و زندان ها و هم در جبهه ادبی و تاریخ نگاری دیده و شنیده اند که به هیچ وجه، سر سوزنی به تبلیغات آن ها باور ندارند. براستی در کشوری که بخش زیادی از مسئولین دولتی و وکلای مجلسش با مدارک جعلی خود را دکتر و مهندس جا می زنند و هر روز در رسانه ها رو می شود که هر مدرکی چه قیمتی دارد! اطلاعاتی های رژیم تا چه حد باید مردم را نادان فرض کنند که انتظار دارند که آن ها و نیروهای سیاسی فریب سند سازی های آن ها را بخورند! یعنی فریب کسانی را بخورند که با توسل به شنیع ترین شکنجه ها، قربانیان خود را مجبور به اعتراف به کار نکرده می کنند و بعد هم آن ها را مجبور می سازند که همین دروغ ها را در شوهای مبتذل تلویزیونی تکرار کنند تا به اصطلاح سربازان امام زمان از "خودکشی" آن ها جلوگیری کنند!

در رابطه با این دو قسمت کتاب باید گفت که بخش بزرگی از قسمت اول به بازجویی مسعود بطحائی اختصاص یافته که در دی ماه سال ۱۳۴۸ در ارتباط با گروه فلسطین دستگیر شده بود و در سال ۱۳۵۱ در زندان به همکاری با ساواک پرداخت و این همکاری چند سال ادامه داشت تا سرانجام از زندان آزاد شد. نامبرده بعد از قیام بهمن ۵۷ از وحشت رو شدن اسناد همکاری اش با ساواک خود را به ستاد سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در خیابان "میکده" معرفی نمود. بنابراین همکاری های وی با ساواک ربط مشخصی با تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق در زمان سلطنت پهلوی ندارد که موضوع بحث ادعائی کتاب می باشد. بخش دیگر قسمت اول به گزارشاتی مربوط می شود که وزارت اطلاعات مدعی است توسط خود فدائی ها "تولید" شده و آن ها را به عنوان "اسناد درون گروهی" مطرح کرده است. این بخش حاوی ۲۶ گزارش است که تقریباً همه آن ها فاقد تاریخ و امضاء می باشند. بنابراین کسی که این گزارشات را مطالعه می کند به هیچ وجه نمی تواند متوجه شود که این گزارشات چه زمانی و به وسیله چه کسانی نوشته شده اند. با این حال این "تولید"، سنگ بنای تاریخ نگاری جعلی نویسندگان این کتاب ها را تشکیل می دهد. گرچه این به اصطلاح "اسناد" گریبان تاریخ نویسان را از پاسخ به یک سؤال بدیهی خلاص نمی کند که آیا این به اصطلاح "گزارش" های "درون گروهی" در همان زمانی نوشته شده که رویداد مورد نظر رخ داده و یا مدت ها بعد و در موقعی که دیگر حتی امکان دسترسی به رفقائی که در گزارش از آن ها نام برده شده وجود نداشته است. چرا که متن برخی گزارشات نشان می دهند که چند ماه بعد از وقوع اتفاق، نوشته شده اند و در یکی دو مورد هم از گزارشات روشن است که نویسنده خود در صحنه رویداد حضور داشته. همچنین در برخی از این گزارشات، آن چنان اشتباهات فاحشی وجود دارند که بعید به نظر می رسد که نویسنده حتی اصل (دست نخورده) آن ها اعضای سازمان چریکهای

فدائی خلق ایران باشند. کثرت این نوع اشتباهات به حدی است که گاه "ارائه دهندگان" امروزی این گزارشات جهت درج آن ها به عنوان "سند" در کتاب مورد بحث زیر نویس هائی که به این گزارشات اضافه کرده و متن هائی نوشته اند که غیر واقعی بودن کل گزارش را بیش از پیش به نمایش گذاشته اند.

از سوی دیگر، گزارشات مورد بحث حاوی انتقاداتی به رفقای شهید و یا رهبران سازمان می باشند که به تنها چیزی که شباهت ندارند انتقاد کمونیستی است. از این لحاظ نیز به نظر نمی رسد که نویسندگان آن ها افراد چپ و از اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق باشند. اگر انتقاد همواره باید در مورد عمل و یا یک نظر مشخص طرح شود در خیلی از این گزارشات خواننده با "انتقاداتی" مواجه می شود که بر بنیان حدس و گمان نویسنده گزارش از موضوع قرار دارد. برای نمونه در سند شماره ۱۸ (صفحه ۱۶۹) که در باره چگونگی ضربه خوردن رفیق سیمین توگلی با نام مستعار "پروانه" می باشد؛ رفیقی که در ۱۵ تیرماه ۱۳۵۵ در درگیری با گشت های کمیته مشترک در خیابان نادری به شهادت رسید، نویسنده گزارش مدعی شده که چون پلیس به رفقای دختر کمتر مشکوک می شود پس امکان ضربه خوردن رفیق در خیابان کم است. با این حدس و گمان، نویسنده گزارش بدون اطلاع از آن چه اتفاق افتاده به رفیق سیمین انتقاد کرده که "اگر رفیق پروانه به امکان رجوع کرده باشد به او انتقاد وارد است". شاهکار دیگری از این شیوه من درآوری انتقاد، به سند شماره ۱۳ (صفحه ۱۵۵) برمی گردد. این سند در باره گزارش درگیری رفیق حمید آریان در خیابان تیموری تهران می باشد. رفیق حمید آریان در ۹ تیر ۵۵ در درگیری با گشت های کمیته مشترک در خیابان تیموری به شهادت رسید. اما نویسنده گزارش مورد استناد در کتاب چاپ وزارت اطلاعات مدعی شده که پلیس به پاهای رفیق تیراندازی کرده و وی زنده دستگیر شده و زیر شکنجه، پایگاهش را می گوید. سپس اضافه می کند: "که باعث حوادث بعدی می شود و منجر به شهید شدن رفیق گلرخ مهدوی شده" است. اگر توجه کنیم که رفیق گلرخ مهدوی در دوم تیر ماه ۵۵، پس از پیاده شدن از ماشین رفیق نسترن آل آقا در درگیری با نیروهای کمیته مشترک در خیابان عبید زاکانی جان باخته یعنی درست یک هفته قبل از درگیری رفیق حمید آریان، آن وقت به جعلی بودن این گزارش می توانیم پی ببریم. باید توجه داشت که شرح درگیری رفیق گلرخ مهدوی با نیروهای امنیتی رژیم شاه در دوم تیر ماه ۵۵ در روزنامه های سوم تیر ماه با ذکر نام رفیق نسترن آل آقا، رفیق گلرخ مهدوی و رفیق حمید رضا هزار خانی که در جریان درگیری کشته شده بودند درج شده بود و تقریباً امکان نداشت یک هفته بعد از درج خبر درگیری رفیق گلرخ مهدوی در صفحه اول روزنامه ها رفیقی در گزارشی در باره رفیق حمید آریان بنویسد که حمید آریان در زیر شکنجه اطلاعاتی داده که منجر به شهید شدن گلرخ مهدوی گشته است.

نویسنده گزارش جعلی مزبور ادامه می دهد: "چون از قراردادهای این پایگاه اطلاعی نداریم لذا نمی دانیم که آیا رفیق آراین پایگاه را قبل از قراردادش گفته یا نه (تا ۲۴ ساعت بعد از دستگیری نباید پایگاه را گفت)" سپس بدون اطلاع از آن چه گذشته به انتقاد پرداخته و می نویسد: "اگر رفیق آراین قرارداد سازمانیش را لغو کرده باشد به او انتقاد وارد است، ولی اگر بعد از موعد قرارداد سازمانیش پایگاه را گفته باشد و رفقا پایگاه را تخلیه نکرده باشند به رفقای مسؤول انتقاد وارد است". همه این حرف ها و انتقادات در شریطی طرح می شوند که اصلاً رفیق آراین زنده دستگیر نشده بود که محل پایگاهش را در زیر شکنجه گفته باشد! و مهمتر آن که در آن زمان تعدادی از پایگاه های سازمان در تور ساواک قرار گرفته بودند و به همین دلیل هم پس از ضربه ۸ تیر، ما شاهد ضربات متعدد دیگری به سازمان می باشیم. نمونه دیگری از این سبک نوین گزارش نویسی و انتقاد را در سند شماره ۱۲ (صفحه ۱۵۴) که در باره درگیری رفیق بهزاد امیری دوان می باشد ملاحظه می کنیم. در این گزارش نیز باز نویسنده گزارش به حدس و گمان متوسل شده و بدون در نظر گرفتن این که رفیق بهزاد امیری دوان در درگیری با ماموران در ۹ تیر ماه سال ۵۵ در سه راه آذری به

شهادت رسیده است ، مدعی می شود که "تا آن جا که ما اطلاع داریم رفیق با پای تیر خورده از نهر فیروز آبادی می گذرد و دو باره درگیر شده و به شهادت می رسد". سپس بر اساس حدس و گمان به رفیق انتقاد می کند که وی "بیشتر در منطقه فلاح و امام زاده حسن حرکت می کرده است". نویسنده یا نویسندگان گزارش مزبور به این هم اکتفا نکرده و می نویسند: "در این جا رفیق دچار ماجراجویی شده است و به خود بهای زیادی داده که همین مسئله باعث شهید شدنش گردید"! در این گزارش همچون خیلی از گزارشات دیگر، گزارشگر مجعول بر مبنای حدس و گمان به رفیقی که تا پای جان با دشمن جنگیده و جان باخته است انتقاد می کند که "دچار ماجراجویی" شده است! البته نویسندگان گزارش روشن هم نمی کنند که بر مبنای کدام حرکت رفیق چنین انتقادی را به وی نسبت داده اند! در این به اصطلاح گزارشات که کتاب مزبور از آن ها به عنوان "اسناد درون گروهی" یاد کرده است، تماماً کوشش شده با اغراض ابراداتی تحت عنوان انتقاد به انقلابیون چریک وارد کنند که آن ها در ذهن خواننده ، انسان هائی جز آن چه در واقعیت بوده اند جلوه نمایند. در مورد رفقائی که هدفی جز رهائی خلق خویش از قید ظلم و ستم و استثمار نداشته و در مبارزه علیه ساواک یعنی همپالگی همین وزارت اطلاعات حتی از جان شیرین خود نیز گذشتند.

البته گزارش نویسی به سبک نویسندگان وزارت اطلاعات اهریمنی جمهوری اسلامی، به موارد بالا ختم نمی شود. مورد دیگری که باز هم به نوبه خود دست گزارش نویسان وزارت اطلاعات را رو می کند، سند شماره ۲۲ (صفحه ۱۸۱) می باشد که در رابطه با درگیری رفیق کیومرث سنجرى در مشهد می باشد که منجر به شهادت این رفیق شد. با این که این درگیری در ۹ بهمن سال ۵۵ اتفاق افتاده اما گزارش، تاریخ ۹ دی ماه ۵۵ را دارد! یعنی یک ماه قبل از درگیری رفیق کیومرث سنجرى! (بی شک سردمداران وزارت اطلاعات به تنظیم کننده این گزارشات به دلیل بی دقتی های صورت گرفته گوشمالی خواهند داد!!). در گزارش مزبور قید شده که: "رفیق علی می خواهد به یک امکان تلفن بزند. رفقا به او می گویند کاریر نرود و از مغازه تلفن بزند ، چون در مشهد مانور ارتش بوده است. رادیو می گفت که مردم را در خیابان ها می گردند. رفیق قبول نمی کند". سپس در زیر نویس توضیح داده می شود که "علت این که رفیق قبول نکرد و به کاریر رفت به خصلت های رفیق بر می گردد. رفیق در این جا دچار ماجراجویی شده و به نظر خودش بیشتر از نظر رفقا بها داده است که ناشی از خودخواهی رفیق بوده است". سپس نویسنده گزارش به این به اصطلاح انتقاد هم اکتفا نکرده و با اشاره به این که: "رفیق ۴ سال در سازمان با ایمان و علاقه کار کرده است" به کل سازمان انتقاد می کند که "در این جا به سازمان هم انتقاد وارد است که نتوانست رفیق را از نظر تشکیلاتی آموزش دهد!"

بدون این که بخواهیم روش های من درآوری نویسندگان گزارش در باره انتقاد به فرد و سازمان که از اساس با سبک برخورد و چگونگی انتقادهای رایج در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در مغایرت قرار دارد را با جزئیات مورد بررسی قرار دهیم، لازم است تنها به این امر توجه کنیم که در این به اصطلاح گزارش تاکید شده که: "رفیق علی می خواهد به یک امکان تلفن بزند. رفقا به او می گویند کاریر نرود و از مغازه تلفن بزند چون در مشهد مانور ارتش بوده است" اما رفیق علی (کیومرث سنجرى) چون دچار خودخواهی بوده ، به حرف رفقا گوش نکرده و به کاریر می رود و این حادثه پیش می آید. حال برای رو کردن دست گزارش نویسان حعلی، خوب است ببینیم که این "رفقا" چه کسانی بودند! اتفاقاً در این مورد مشخص برای بازماندگان سازمان چریکهای فدائی روشن است که رفیق کیومرث در آن زمان در چه پایگاهی و با چه کسانی هم خانه بوده است. لذا با رجوع به منبع قابل اعتماد در این مورد بهتر می توان به ماهیت چنین گزارشی پی برد. واقعیت این است که رفیق کیومرث در زمانی که از پایگاه خود خارج شده و درگیری با پلیس برایش پیش آمده و شهید شده است (۹ بهمن ۱۳۵۵)، همراه با رفیق فاطمی (شیدا نبوی) و مادر پنجه شاهی و یکی از فرزندان کوچکش در پایگاهی در مشهد زندگی می کرد. خوشبختانه رفیق فاطمی هنوز زنده می باشد و در مطلبی که

در گرامیداشت خاطره مادر پنجه شاهی به نام "چشم های روشن مادر" نوشته است (مندرج در نشریه اتحاد کار، شماره ۸۲، بهمن ۱۳۷۹) یعنی قبل از این که نویسندگان "اسناد درون گروهی" دست به قلم ببرند، به این درگیری هم اشاره کرده است. جهت اطلاع خواننده، قسمتی از این نوشته را در این جا می آورم: "همراه با رفیق علی (کیومرث سنجر) خانه‌ای در یکی از دهات حومه مشهد گرفتیم. هنوز کاملاً در آنجا جا نیفتاده بودیم که یک شب علی به خانه (و آن طور که آن موقع در زبان ما مرسوم بود، پایگاه) برگشت. صبح، وقتی علی بیرون می‌رفت دیده بودم که با «مادر» از رابطه‌ای خاص و مشترک حرف می‌زند. قرار شده بود با جای خاصی تماس بگیرد و من دانسته بودم که این دو، هم را می‌شناسند و «مادر» از هویت واقعی علی باخبر است.

شب شد. ساعت ها از هنگام تعیین شده بازگشت علی گذشت و او نیامد. نگرانی من هر دم اوج می‌گرفت. فکر می‌کردم اگر ضربه گسترده‌ای خورده باشیم و ضربه به «پایگاه»های دیگر هم سرایت کرده باشد چی؟ اگر ارتباط ما قطع بشود چی؟ من با دو آدم تازه مخفی شده - یک زن جالفتاده و یک پسر بچه - چه باید بکنم.

مقابل خانه‌ای که ما گرفته بودیم، یعنی فاصله جاده تا خانه، بیابان نسبتاً فراخی بود که هر سایه و هر جنبه‌ای را می‌توانستیم ببینیم. روی در گاراژ هم سوراخ کوچکی بود که ما معمولاً از آن جا بیرون را نگاه می‌کردیم و اطراف خانه را می‌پائیدیم. ساعاتی از شب رفته به «مادر» و ناصر گفتم شما بخوابید، علی حتماً می‌آید. ولی خودم بارها و بارها از پله‌ها پائین رفتم. پشت در گاراژ ایستادم و تمام بیابان سفید را نگاه کردم. برف سنگینی می‌بارید. همه جا یکدست سفید بود. کوچکترین حرکتی بر این زمینه سفید به چشم می‌خورد و اگر کسی، حتی از فاصله خیلی دور هم می‌آمد دیده می‌شد. چقدر آرزو می‌کردم رفیق علی بی‌انضباطی کرده باشد و ساعت ورودش را فراموش کرده باشد. می‌گفتم شاید جلسه‌ای داشته و جلسه به طول انجامیده، شاید دیداری خارج از شهر داشته و نتوانسته به موقع به شهر برگردد، شاید رفیق دیگری دچار مسئله شده و او باید به آن رفیق برسد، شاید... شاید... و شاید‌های بسیار دیگر. شاید‌هایی که خودم می‌دانستم کمتر ممکن است صورت بگیرد. در زندگی چریک شهری نمی‌بایست از چارچوب نظم و ساعت خارج شد. هر بی‌نظمی می‌توانست فاجعه‌ای به دنبال داشته باشد. و من این ها را می‌دانستم، ولی آرزو می‌کردم یکی یا حتی همه این ها صورت گرفته باشد اما علی برگردد. با خود می‌گفتم اگر علی برگردد بخاطر این بی‌انضباطی از او انتقاد نخواهم کرد، فقط برگردد."

گزارش رفیق فاطمی (شیدا نبوی) نشان می‌دهد که اساساً بین آن رفقا این موضوع که علی یعنی همان رفیق کیومرث سنجر از کجا قرار است تلفن بکند مطرح نبوده تا به او هم گفته شود که به کاریر نرود. به واقع یکی از کسانی که قرار بوده به رفیق کیومرث بگوید به کاریر نرود همین رفیق فاطمی می‌باید باشد. در حالی که نه فقط در نوشته او "چشم های روشن مادر" چنین موضوعی مطرح نشده، بلکه در تماسی هم که نویسنده این سطور جهت جویا شدن از صحبت های مطرح شده در آن پایگاه قبل از خروج کیومرث، با او گرفتم، فاطمی با قاطعیت گفت که چنان دیاالوگی قبل از خروج علی از پایگاه صورت نگرفته بود و اساساً چنان حرف هائی بین آن ها زده نشده بود. رفیق فاطمی همچنین گفت که اگر قرار بود گزارشی نوشته شود من می‌بایست می‌نوشتم که من هم چنان گزارشی ننوشته‌ام. بنابراین، معنای واقعی انگ ها و برچسب های "ماجرای" و "خودخواهی" که تنظیم کنندگان کتاب وزارت اطلاعات سعی کرده اند به رفیق کیومرث سنجر بچسبانند را نیز بهتر می‌توان شناخت، آن هم در مورد رفیقی که از اردیبهشت سال ۵۰ به عنوان یک چریک فدائی خلق زندگی مخفی در پیش گرفته بود و بیش از ۵ سال در شرایط مبارزه چریکی در آن زمان با ساواک و رژیم سلطنت جنگیده بود. واضح است که با روشن شدن این امر که رفیق هم-تیم و هم-پایگاه رفیق

کیومرث، گزارش ادعائی "سربازان گمنام امام زمان" را تائید نمی کند، می توان به حد واقعی بودن گزارشات دیگر نیز که بر اساس سند سازی های وزارت اطلاعات گزارش های "درون گروهی" نام گرفته اند، واقف شد.

حال که کاذب بودن گزارش "درون گروهی" برای "ماجراجو" و "خودخواه" نشان دادن رفیق کیومرث سنجری تنظیم شده، آشکار گردید، بد نیست به گزارش دیگری هم که در آن به فرار این رفیق از یکی از پایگاه های سازمان در تهران اشاره می شود نگاه کنیم؛ تا حد درستی به اصطلاح اسناد ساواک که تنظیم کنندگان این کتاب آن ها را همچون آیه های نازل شده از آسمان بی برو برگشت درست جلوه می دهند، بیشتر روشن شود. در سند شماره ۲۳ (صفحه ۱۸۳ قسمت اول) که مربوط می شود به درگیری در پایگاه فرح آباد خیابان پیروزی که به شهادت رفیق فردوس آقا ابراهیمیان و فرار "چند نفر دیگر" منجر شد، تنظیم کنندگان یا "ناشر" کتاب با درج زیر نویسی متذکر می شوند که "بر اساس اسناد ساواک"، "بعد ها معلوم شد که دو تن از آنان حسین برادران چوخابی و کیومرث سنجری بودند". اما این ادعا نیز دور از واقعیت است. چرا که همه بازماندگان سازمان چریکهای فدائی خلق می دانند که رفیق کیومرث بعد از ضربات تیر ماه سال ۵۵ به سازمان و شهادت تعداد زیادی از رفقا و از جمله رفقای مرکزیت ارتباطش با سازمان قطع می شود. لذا او با توجه به قرار ثابتی که با رفقای شاخه مشهد داشته، به مشهد می رود و از طریق آن قرار ارتباطش دوباره با سازمان وصل می شود. به این ترتیب رفیق کیومرث سنجری از آن زمان تا ۹ بهمن ۵۵ که به شهادت می رسد، در مشهد بوده و نمی توانسته در دی ماه ۵۵ از پایگاه فرح آباد خیابان پیروزی بگریزد. این واقعیت نیز نشان می دهد که نمی توان و نباید به تاریخ نویسی مأموران ساواک اعتماد کرد و آن ها را باور نمود و یا آن چه آن ها خود تنظیم کرده اند را "سند" قلمداد نمود.

می توان به بقیه این ۲۶ گزارش تک به تک پرداخت و ایرادات آن ها را همچون نمونه های بالا نشان داد. ولی نمونه هائی که در بالا ذکر شد به مثابه مشتم نمونه خروار بیانگر آن هستند که این گزارشات که فاقد نام نویسنده و یا ارگان تهیه کننده می باشند، توسط خود دست اندرکاران وزارت اطلاعات تنظیم شده و اگر در واقعیت هم گزارشات از رفقای چریکهای فدائی خلق به دست آن ها افتاده، در آن ها دست برده و ملغمه ای را ارائه داده اند که به آن ها جز سند هر نام دیگری می توان داد. گزارشات ارائه شده حاوی اطلاعات نادرست و انتقادات بولھواسانه هستند و به هر ترتیبی که تولید و یا سفارش داده شده اند با فرهنگ انقلابی حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلق بیگانه بوده و ربطی به آن ندارند. این گزارشات گاه با نام های اصلی رفقا و تاریخ های نادرست به عمد طوری تنظیم شده اند که نشان می دهند هدف آن بوده که با خواندن آن ها هر کس به طور طبیعی اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق را مشت "جوان های بی تجربه" نادان و ماجراجو و خودخواه و... تلقی نماید و به این نتیجه برسد که اعضای این سازمان چقدر بی حساب در مورد همدیگر سخن می گفته اند! این درست عمده ترین دلیل است که دست اندرکاران وزارت اطلاعات را به تنظیم این گزارشات به اصطلاح درونی واداشته است.

با توجه به این واقعیت که یکی از تم های بارز دو قسمت کتاب نامبرده تاکید دوباره بر دروغی است که وزارت اطلاعات در کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" علیه رفیق حمید اشرف طرح و اشاعه داد، ضروری است در ادامه این مطلب به این امر هم بپردازیم. نویسندگان کتاب در صفحه ۱۰۱ قسمت اول می نویسند: "قتل دو کودک خردسال، ناصر و ارژنگ شایگان شام اسبی، به دست حمید اشرف به هنگام گریز از خانه تیمی واقع در تهران نو از همین دست مطالب مورد انکار اعضای سازمان بود. آخرین تکذیبیه ها و انکار نامه ها، مقاله ای بود از فریبرز سنجری با عنوان "خز عبلاتی از برزخ" در پاسخ به مقاله جلال توکلیان با عنوان "خاطراتی از برزخ" مندرج در شماره ۳۶ اندیشه پویا". در این جا، تنظیم کنندگان وقتی خود را ناتوان از پاسخگویی به استدلال های مقاله

"خز عبلاتی از برزخ" یافته اند، سعی کرده اند با درج چند صفحه "شرح درگیری در تهران نو" (یکشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۵) و تاکید بر این امر که "شرح درگیری از زبان خود رفیق حمید اشرف نقل می شود" (صفحه ۱۲۴ - قسمت اول) به خیال خام خود اتهام سخیف خود به رفیق حمید اشرف را ثابت شده جلوه دهند. در حالی که اتفاقاً در مقاله "خز عبلاتی از برزخ" تناقضات نویسندگان وزارت اطلاعات و مریدان شان در این رابطه به روشنی توضیح داده شده است و اینان اگر خود را محق می دانستند می بایست پاسخگوی تناقضات خود باشند تا این که به تنظیم گزارشی از آن گونه که دیدیم این بار از به اصطلاح زبان خود رفیق حمید اشرف، روی بیاورند.

پیش از این، محمود نادری از وابستگان به وزارت اطلاعات در مقاله "خیال‌اندیشی و ردّ حقیقت" که به تاریخ اول مهر ۱۳۸۸ منتشر نمود و آن را: "تأملی در نقد کتاب «چریک‌های فدائی خلق»" نامید مدعی شده بود که ادعای شلیک حمید اشرف به ناصر و ارژنگ شایگان را بر مبنای گزارشی که در "صفحات ۳۵ الی ۳۹" نشریه درونی شماره ۲۲ سازمان چریک‌های فدائی خلق منتشر شده در تاریخ دی ماه ۱۳۵۵، طرح نموده است؛ نشریه ای که هیچ یک از اعضای زنده این سازمان آن را به چشم ندیده اند! بعد او مدعی شد که گویا حمید اشرف به رفیق ناصر و یک رفیق دختر تیراندازی کرده و نه به ناصر و ارژنگ.

جالب است که در کتاب دو قسمتی مورد بحث از نشریه درونی و تاریخ انتشار آن و ملاحظات دیگر مورد ادعای محمود نادری سخنی در میان نیست. آن ها آن نشریه درونی قلابی را کنار گذاشته و همه اتهامات خود به رفیق حمید اشرف را تحت نام "سند شماره ۷" مطرح کرده اند. تنظیم کنندگان این مجموعه در همین به اصطلاح سند از تیراندازی به رفیق ناصر و یک رفیق دختر صحبت کرده اند و نه از تیراندازی به ناصر و ارژنگ توسط رفیق حمید اشرف؛ و دیگر به روی خود نیاورده اند که وزارت اطلاعات در کتاب "چریک‌های فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" با قاطعیت تمام از تیراندازی حمید اشرف به ناصر و ارژنگ صحبت کرده بود. البته همان طور که در بالا دیدیم، تنظیم کنندگان "فصل نامه" علیرغم سند شماره ۷ خود و "تصحیحات" محمود نادری در "خیال‌اندیشی و ردّ حقیقت" باز بر "قتل دو کودک خردسال، ناصر و ارژنگ شایگان شام اسبی، به دست حمید اشرف به هنگام گریز از خانه تیمی واقع در تهران نو" تأکید نمودند. آن ها همانند هر دروغگوی ناشی و کم حواس فراموش می کنند که قبلاً چه گفته بودند و بعد چطوری جای ارژنگ را با یک رفیق دختر عوض کرده بودند. بالاخره این اشتباهات کوچک! برای کسانی که می خواهند "زوایای تاریک تاریخ معاصر را بهتر روشن سازند" و "نیک و بد زیست چریکی" را "در آفتاب" پهن کنند و همه اسناد و مدارک ساواک را هم در اختیار دارند و هر جا هم که لازم بدانند در آن به اصطلاح اسناد دست می برند، گویا اهمیت چندانی ندارند. اما کسانی که جویای حقیقت می باشند نمی توانند آن ها را به راحتی نادیده بگیرند. این دروغ ها نشان می دهند که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی چه در کتابی که در سال ۱۳۸۷ چاپ نمود و چه در این کتاب دو قسمتی، هدفی جز مخدوش کردن چهره رفیق حمید اشرف و چریک‌های فدائی خلق نداشته و برای این منظور از ساختن هر دروغی نیز ابا ندارد.

جالب است که محمود نادری در "خیال‌اندیشی و ردّ حقیقت" جهت توجیه گافی که داده بود مدعی شد که اشتباه او بر مبنای "گواهی پزشکی قانونی" بوده است که در آن قید شده که به سر رفیق ارژنگ شایگان گلوله خورده است. در نتیجه او چنین استنباط کرده که حمید اشرف به وی شلیک کرده است!! نامبرده سپس برای گمراه نمودن خواننده و نشان دادن دقت خود در دروغ سازی، در مقاله خود مدعی شده بود که "سازمان پزشکی قانونی در برگه مربوطه، نام ارژنگ را به اشتباه ابوالحسن ذکر کرده است". جالب است که تنظیم کنندگان فصلنامه مطالعات تاریخی از قرار، این ادعای محمود نادری را فراموش کرده و با چاپ سند گواهی پزشکی قانونی در رابطه با شهادت رفیق ارژنگ شایگان

در صفحه ۲۷ قسمت دوم، عملاً دروغ همکار خود را آشکار ساختند چون در این سند نام ارژنگ با ابوالحسن اشتباه نشده است. در سند یاد شده آمده "نام: ارژنگ، نام پدر: -، شهرت: شایگان شام اسبی، سن: حدود ۱۵ سال". حال باید منتظر بود تا ببینیم دروغ گویان و سندسازان وزارت اطلاعات این مورد را چگونه ماستمالی خواهند کرد. این موضوع نیز قابل توجه است که پزشک قانونی دوره شاه چه در گواهی فوت رفیق ارژنگ و چه در گواهی فوت رفیق ناصر، محل "حادثه" را "کن-فرحزاد" قید کرده است! یعنی به واقع محل شهادت آن ها را پایگاه تهران نو ذکر نکرده اند، بلکه پایگاه کن درج نموده اند! این امر ناشر کتاب را مجبور کرده با درج یک زیر نویس آن را اشتباه اعلام کند. نکته دیگری که بیانگر اتهام زنی و ادعای سخیف تنظیم کنندگان مجموعه مورد بحث می باشد، این است که آن ها در صفحه ۱۰۳ قسمت اول نوشته اند که: "اینک وارثان سازمان چریکهای فدائی خلق می کوشند اثبات کنند آن چه که توسط این مؤسسه انتشار یافت کذب محض و جعل ساواک است. فریرز سنجر، همسر اشرف دهقانی، که در آن سال ها در زندان بود، با "افراد مختلفی که در آن سال ها در صفوف سازمان چریک های فدائی خلق ایران فعالیت می کردند در مورد صحت و سقم" آن گزارش داخلی گفت وگو کرد اما همه آنان به کلی اظهار بی اطلاعی کردند. انکار قتل دو کودک از سوی فدائی ها از چنان اهمیتی برخوردار است که آنان حتی یک مامور عملیاتی ساواک به نام پرویز معتمد را به شهادت فرا خواندند".

اولاً این واقعیتی است که من با کسانی که در زمان ضربات سال ۵۵ ساواک به سازمان چریکهای فدائی خلق در صفوف سازمان فعالیت می کردند و خوشبختانه هنوز زنده هستند تماس گرفته و در مورد "نشریه داخلی" مورد ادعای محمود نادری سؤال کردم که اتفاقاً تمام شان با قاطعیت گفتند که چنان نشریه و گزارشی را ندیده بودند و همه از **وجود** آن اظهار بی اطلاعی کردند. ثانیاً نه من و نه چریکهای فدائی خلق ایران هیچ مامور ساواکی را نه در این مورد و نه در هر مورد دیگر به شهادت فرا نخوانده و نمی خوانیم. چرا که از نظر ما چه ساواک و چه وزارت اطلاعات، سازمان هائی سرکوبگر و ضد مردمی بوده و هستند و وقتی هم مطلبی می نویسند جز دروغ و ریا از قلم شان تراوش نمی کند و به قول معروف روده راست در شکم دست پروردگان آن ها پیدا نمی شود. اما لازم است به این نکته نیز توجه شود که اینان در شرایطی مخالفین این مرکز قتل و جنایت را به طعنه، نیازمند شهادت یک ساواکی می نامند که خود وزارت اطلاعات بر مبنای گزارشات ساواک و اعترافات زیر شکنجه، داستانسرائی کرده و به خیال خود تاریخ می سازد. به این ترتیب آن ها نشان می دهند که استناد به ساواک و اسناد و مدارک باقی مانده از آن (ضمن دستکاری در آن ها) جهت تاریخ سازی به حق باید در انحصار سربازان گمنام امام زمان باشد و بس. اتفاقاً از نظر ما همان قدر که تاریخ سازی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با تکیه بر "اسناد ساواک" و دستکاری در آن ها فاقد ارزش است، سخنان ساواکی های زنده نیز از هیچ اعتباری برخوردار نیستند و لذا مراجعه به آن ها به روشن شدن مسائل کمی نخواهد کرد، حال چه این ساواکی بی همه چیز پرویز معتمد مامور عملیاتی ساواک باشد چه پرویز ثابتی مدیر کل اداره سوم ساواک که وزارت اطلاعات با وی به گفتگو نشست و گوشه ای از نتیجه این گفتگو کتاب پر از دروغ "در دامگاه حادثه" شد؛ کتابی که ثابتی بی همه چیز در آن با بیشرمی تمام اساساً منکر وجود شکنجه در ساواک شد و در وقاحت و دروغگوئی شانه به شانه "سربازان گمنام امام زمان" زد.

رجوع به ساواکی ها جهت تاریخ سازی شایسته همان هائی است که در قسمت دو کتاب فصلنامه در به اصطلاح سند شماره ۱۱۳ با رسوائی ضمن تطهیر دژخیمان ساواک، رفیق حسن فرجودی که زیر شکنجه های وحشیانه همپالگی های امثال ثابتی جان باخته است را همکار این سازمان جهنمی قلمداد می کنند.

در خاتمه باید تاکید کنم که دو قسمت کتاب نامبرده که از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی جهت تقویت مواضع کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" منتشر گردیده به روشنی نشان می دهد که خود تنظیم کنندگان آن کتاب هم به این نتیجه رسیده اند که با توجه به افشاگری های نیرو های سیاسی نتوانسته اند به اهدافی که دنبال می کردند دست یابند. آن ها می خواستند مبارزه مسلحانه سازمان چریکهای فدائی خلق را "گانگستریسم" جلوه داده و جوانان را نسبت به کار تشکیلاتی و مبارزه قهر آمیز بد بین سازند؛ می خواستند اهمیت و ضرورت این مبارزه که خود واقعیات زندگی درستی و ضرورتش را فریاد می زند را در چشم نسل جوان مخدوش سازند. اما هنوز مرکب اراجیف شان در "کتاب دشمن" خشک نشده بود که خود را با خیزش بزرگ توده ای سال ۸۸ مواجه دیدند که جوانان مبارز ، آتش به نظم ضدحلقی آن ها زدند و زمین را زیر پای آن ها به لرزه در آوردند. امری که چند سال بعد خیلی عمیق تر و گسترده تر در دی ماه سال ۹۶ و سپس گسترده تر و عمیق تر در آبان سال ۹۸ تکرار شد. این قیام های بزرگ توده ای به همه دشمنان کارگران و ستمدیدگان نشان داد که نسل جوان نه تنها به سنت دهه ۵۰ پایبند است ، بلکه خود در جریان زندگی درک کرده است که در شرایط دیکتاتوری لجام گسیخته دژخیمان ولی فقیه ، راهی جز اعمال قهر انقلابی و توسل به مبارزه مسلحانه جهت رسیدن به آزادی وجود ندارد. در واقع خیزش های توده ای و توسل کارگران و ستمدیدگان به قهر انقلابی مهر تأیید بر این واقعیت زد که وزارت اطلاعات با دروغ هائی که چاپ و منتشر می کند تنها آب در هاون می کوبد. چون کارگران و زحمتکشان، رزمندگان چریک را که در شرایط قدر قدرتی شاه بپاخاسته و سلطه خونین وی را به چالش کشیده و راه سرنگونی وی را هموار کردند، هرگز از یاد نبرده و نخواهند برد. حال بگذار تا دژخیمان اوین و کهریزک و ... در لباس تاریخ نگار، اندر مذمت مبارزه مسلحانه و سازمان های چریکی کاغذ سیاه کنند و به خیال خام خود با دست بردن در اسنادی که رژیم سلطنت و ساواک برایشان به ارث گذاشته "نیک و بد زیست چریکی" را "در آفتاب" پهن کنند ، آن هم در شرایطی که زشتی ها و جنایات ولایت فقیه را با هزار زبان تائید و تبلیغ می کنند و به هر وسیله ای متوسل می شوند تا آن ها را در تاریکی قرار دهند. چنین تاریخ سازی که از تاریخ هیچ درسی نگرفته اند قادر به کتمان این حقیقت نیستند که با وجود حاکمیت سربازان بد نام امام زمان و اعمال جنایتکارانه آن ها علیه توده های مبارز ایران و علیرغم همه خزعبلات آن ها در دفاع از دیکتاتوری ولی فقیه و علیه مبارزه مسلحانه و چریکهای فدائی خلق، خود زندگی ضرورت متشکل شدن در سازمانی سیاسی - نظامی و در پیش گرفتن راه مبارزه مسلحانه را در شرایط امروز جامعه ایران برای توده های انقلابی ایران فریاد می زند.

شهریور ۱۳۹۹